

قصه های میرزا محمد و فاطمه بی بی

آقابزرگ اگرچه دندان نداشت اما اشتهای خوبی داشت . هم سن استاد باغبان باشی بود و با هم سر بازی رفته بودند . فقط فرقت این بود که آقابزرگ از این شانس ها و استعداد ها نداشت . برگشته بود سر زمین و همان باغداری و خبییش باقی (ارغوان). از وقتی خاطرم هست

خنده رو بود . عادتش این بود که گردش را کمی کج می گرفت . به همین خاطر طریقه ای ها که روی هر آدمی یک اسمی می گذاشتند به آقا بزرگ میرزا محمد گردن کج می گفتند . ما را این حرف خوشمان نمی آمد ولی اگر نمی گفتیم نوه میرزا محمد گردن کج هستیم کسی ما را نمی شناخت . مردم می گفتند مثل بعضی از سیده های کوچه آسیا خسیس است ولی صبح تا شب خانه اش پر از آدم بود . ملت چای می خوردند و قلیان می کشیدند و غیبت می کردند و بی بی کلا وارد این ماجرا ها نمی شد و فقط پذیرایی اش را می کرد . آقابزرگ بعد از اینکه مادر بزرگ من به مرض سل مرده بود به وصیت آن مرحوم دختر خواهرش را گرفته بود . آقا بزرگ افتاده بود توی بهشت ! بعد از مرگ همسر اولش بی بی را که دختر خانه بود گرفته بود . بی بی یک بار به من می گفت : من هم خوشگل بودم هم خوش هیکل . فقط کمی پایم مشکل داشت . این نقیصه پای کج به دلیل ازدواج فامیلی در بین اقوام ما مرسوم بود . البته با تمرین رفع می شد ولی کو وقت این کارها!

آقا بزرگ از مادر بزرگ من سه دختر و یک پسر آورده بود و از بی بی سه پسر و دو دختر . جمعیتی شده بودیم برای خودمان . بی بی باینکه مادر بزرگ ناتنی ما بود ولی خیلی به ما محبت داشت . خوب البته به نوه های خودش بیشتر محبت داشت ولی برای ما خیالی نبود . پدر بزرگ و پدر من تقریبا با هم در بچه دار شدن رقابت داشتند ! برادر بزرگ تقریبا هم سن دایی سید جواد بود . من تقریبا هم سن وسال خاله بی بی زهرا . محسن تقریبا هم سن وسال دایی مهدی آقا و داود تقریبا هم سن وسال دایی علی آقا . مثلا خود من خیلی بزرگ تر از دایی علی آقا بودم (آقا در طریقه به خاطر احترام اول اسم سادات می آید) البته این اختصاص به خانواده ما نداشت . دایی سید رضا هم چنین رقابتی با آقا بزرگ داشت . یعنی بی بی زهره و حسن آقا و بی بی طاهره و ...

خوب البته خاله بی بی سلطانم سلطان

خادم نوشت

دیدن آخرین زیارت ها

صدای جمعی «لا اله الا ...» خیلی جاها به گوشمان خورد و است . صدایی آشنا که در حرم امام رضا(ع) هم کم به گوش می رسد . صدایی که نشان می دهد دیگر بار خانواده ای داغ دار شده و میتی برای آخرین زیارت راهی حرم شده است . در یکی از روزهای کشیکم که پس از چند ساعت انجام وظیفه و خدمت به زوار عزیز امام مهربانی ، در فاصله دو شیفت خدمتی ، از کفشداری شماره (۷) وارد صحن آزادی شدم ، دوباره این صدا را شنیدم . صدا از میان جمعی سیاه پوش بلند می شد، بگو لا اله الا الله . خودم را کنارشان رساندم ، درست چند قدمی تابوت ، تا من هم عمل کنم . روایت نبوی باشم که می گوید : «هرکس در تشییع جنازه شرکت کند به هر قدمی که برمی دارد هزاران حسنه در نامه اعمالش ثبت و هزاران گناه از او محو می شود و فرشتگان تا قیامت برای او طلب مغفرت می کنند ، فاتحه می خوانند اما گوشم پر بود از صدای لا اله الا الله و ضجه های سوزناک مادری که پشت سر جنازه ، افتان و خیزان در حال حرکت بود . مادری که داغ دار پسر جوانش شده بود .

این بار بیشتر از لحظه اول دلم خواست تابوت را همراهی کنم .

همراهشان شدم تا در آستانه در ورودی دارالسرور ، تابوت را بر زمین گذاشتند و پارچه روی تابوت را کنار

زدند و یکی از فرش های داخل صحن آزادی را روی جنازه تکان دادند تا

خاک پای زائران امام رضا(ع) روی کفن بریزد . سپس صلوات خاصه حضرت علی بن موسی الرضا(ع) را



شاعر و خط‌نویسدار قاسم رفیعا

این حرف ها بود و روی همه فامیل راستفید کرده بود . هیچ کس توان رقابت با خاله بی بی سلطان را نداشت .

ما به مرور فامیل بزرگی می شدیم و عروسی های متنوع . اگر این رسم جشن تولد این روزها آن زمان بود آقا بزرگ و بی بی یک شب خانه نبودند .

آقا بزرگ اکثر اوقات حواشش به ما بود . مخصوصا وقتی کار مهمی با ما داشت . مثلا وقتی می گفت : - بیا ببینمت با ما ! من می فهمیدم حتما کارش یک جایی گیر است . فکر نکنید گیر و واگیر های سخت داشت نه فقط می خواست با موتور تا یک جایی برسانمش . کلا حال نمی کرد کرایه به ماشین و اتوبوس بدهد اگر احیانا سوار هم می شد موقع پیاده شدن یک تشرکی می کرد و می رفت . با مهدی آقا رابطه خوبی داشت . همه آموزش دست مهدی آقا بود . (به مهدی آقا می گفت میتنی) یک دفعه شانه به شانه هم من و مهدی آقا و آقا بزرگ داشتیم از کوچه آسیا بالا می آمدیم . آقا بزرگ همین جور که با گردن کج و کمر خم سرش را پایین انداخته بود سرمالتی را از روی زمین برداشت و داد به مهدی آقا و گفت : میتنی این سرمالته بندز او ور چند بار مو ره شیوه داده!

شباهت سرمالت و پول آقا بزرگ را خیلی اذیت کرده بود و چندبار به خاطرش خم شده بود . بعدا مفصل در مورد آقا بزرگ خواهم نوشت ولی عجالتا ما اجرای بی بی را جمع کنیم . بی بی این اواخر در فیلم فرشته دختر احمد آقا در کنار پسر من بازی کرد . اصلا حالی پیدا کرده بود و اتفاقا خیلی خوب هم بازی کرد . روزهای آخر حس عجیبی داشت . با امیرحسین رابطه خیلی خوبی داشت و دائم دلش برای امیرحسین تنگ می شد . بی بی مرگ آگاه شده بود . می دانست دارد می رود . دوست داشت روزهای آخر همه دور و برش باشند . حس خیلی خوبی داشت . مرگ آرامی داشت و خیلی آبرومند همه مجلسش جمع شد . حالا که این چیزها را می نویسم دارم فکر می کنم هرگز از بی بی دل گیری نداشتم . هرگز به ما کم محبتی نکرد . هرچند آرزوی داشتن یک مادر بزرگ واقعی را داشتم اما بی بی همیشه جای مادر بزرگ مرا پر کرده بود . چه کار خوبی کرده بود مادر بزرگ وصیت کرده بود که بعدا از مرگ من دختر خواهرم را بگیر . او با وصیتش این کار قشنگ را شکل داده بود . ممنونم خدا از آفریدن فاطمه بی بی .

دمای هوای مشهد	۱۹٪  ۱۷°↑ ۳۶°↓ رطوبت هوا
اموات مشهد	۱۸ صبح ۲۹ ظهر
اوقات شرعی مشهد	۲۱ عصر ۲۸ شب
اذان ظهر ۱۳:۲۷:۰۶	نیمه شب شرعی ۲۳:۴۴:۲۰
غروب آفتاب ۱۸:۴۰:۵۸	اذان صبح فردا ۰۴:۴۸:۳۷
اذان مغرب ۱۸:۵۹:۱۶	طلوع آفتاب فردا ۰۶:۱۴:۰۰

اول شخص

زیارت نامه پیرغلام امام رضا(ع)

درباره رضا پدر السماء، هنرمندی که قلمش در خدمت اهل بیت(ع) است

همه چیز برای هنرمند شدن از خانواده شروع می شود. این را رضا پدرالسماء می گوید که نشان درجه یک هنری، چیزی معادل دکتری افتخاری بر سینه اش خودنمایی می کند و توی ۷۲ سالگی، تجربه حضور در بیش از چهارصد نمایشگاه داخلی و خارجی را داشته است. اما پدرش نه اینکه هنرمند می آمدیم. آقا بزرگ همین جور که با گردن کج و کمر خم سرش را پایین انداخته بود سرمالتی را از روی زمین برداشت و داد به مهدی آقا و گفت: میتنی این سرمالته بندز او ور چند بار مو ره شیوه داده! شباهت سرمالت و پول آقا بزرگ را خیلی اذیت کرده بود و چندبار به خاطرش خم شده بود. بعدا مفصل در مورد آقا بزرگ خواهم نوشت ولی عجالتا ما اجرای بی بی را جمع کنیم. بی بی این اواخر در فیلم فرشته دختر احمد آقا در کنار پسر من بازی کرد. اصلا حالی پیدا کرده بود و اتفاقا خیلی خوب هم بازی کرد. روزهای آخر حس عجیبی داشت. با امیرحسین رابطه خیلی خوبی داشت و دائم دلش برای امیرحسین تنگ می شد. بی بی مرگ آگاه شده بود. می دانست دارد می رود. دوست داشت روزهای آخر همه دور و برش باشند. حس خیلی خوبی داشت. مرگ آرامی داشت و خیلی آبرومند همه مجلسش جمع شد. حالا که این چیزها را می نویسم دارم فکر می کنم هرگز از بی بی دل گیری نداشتم. هرگز به ما کم محبتی نکرد. هرچند آرزوی داشتن یک مادر بزرگ واقعی را داشتم اما بی بی همیشه جای مادر بزرگ مرا پر کرده بود. چه کار خوبی کرده بود مادر بزرگ وصیت کرده بود که بعدا از مرگ من دختر خواهرم را بگیر. او با وصیتش این کار قشنگ را شکل داده بود. ممنونم خدا از آفریدن فاطمه بی بی.



آزاده چشمه سنانی نویسنده

تا آنجا نقاشی بیاموزد. برادرش که کمی بعدتر مینا کاری را دنبال می کند، می شود اولین معلم خصوصی رضا. روزها درس می خواند و شب ها پای چراغ نفتی کم سویی. تمرین نقاشی می کند. می رود پشت ویتترین مغازه های چهارباغ. ساعت هازل می زند به صنایع دستی و ویژه کاری هاش. حتی وقتی دست در دست پدر، روی فرش عزای اباعبدا... می نشیند، حواش پرت نقوش کتیبه هاست. اولین باری هم که با پدرش به مشهد می آید، به خواسته پیرمرد، در اولین نظر به گنبد طلایی امام رضا(ع). آرزو می کند پدرش خانه ای بزرگ داشته باشد برای اقامه عزای اهل بیت(ع). اجل. منتظر اجابت دعای او نمی شود اما رضا، بعدتر که

روایت روز

باید آماده میزبانی شویم



سید محمد رضا هاشمی روزنامه نگار

حالا که چیزی به اربعین نمانده آن هایی که یک بار رفته اند و تجربه پیاده روی نجف به کربلا را با خود دارند، مجبورند بنشینند و مداحی ها و نوحه خوانی هایی که در طول پیاده روی گوش می دادند را مرور کنند تا یاد آن لحظات بیفتند و خاطره هایشان در مسیر عمودها زنده شود. دیشب که پدر و مادرم رفتند راه آهن تا به قطار ساعت یک بامداد مشهد- اهواز برسند، دلم می خواست همراهشان تا خود کربلا بروم. اما انگار دعوتنامه اربعین باید به نام آدم صادر شده باشد تا قدم هایش سعادت راه حسین(ع) و یارانش را داشته باشد. ماهایی که مشهد ماندم، باید آماده میزبانی شویم. میزبانی از سه‌ها هزار زائر مضجع منور رضوی. زائرانی که سختی راه را به جان می خرنند و با پای پیاده از راه دور و نزدیک در راه آخر ماه صفر خود را به مشهد الرضا می رسانند. می آیند مشهد تا در عزای امام مهربانی ها عزاداری کنند. ما مشهدی ها همین روزها باید ثابت کنیم که همسایه های

SHAHRARANEWS.IR مسابل چهاردهم	شنبه ۲۳ شهریور ۱۴۰۱
Mashhadchehreh.ir رقابته	Photoshahr.ir رقابته



میثاق نامه اخلاق حرفه ای

شهر همه شهرهای کار اسکان زائران	شهر همه شهرهای کار اسکان زائران
شهر همه شهرهای کار اسکان زائران	شهر همه شهرهای کار اسکان زائران

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
- شهرداری مشهد
- مدیر عامل:
- سید میثم موسوی مهر
- سررد بیسر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: مهملن شهدا
- نیسشر دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نماینر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره یامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

خیمه شهر



طرح: جلال حاجی زاده

موکب یک نفره

راهپیمایی اربعین؛ راهبری دل در کنار راهبرد عقل

مسئولان را هم به دنبال خود می کشد. آنان که به تجربه چندباره حضور در این مراسم، لحظات ناب را زیسته اند، حرف ها دارند که هر کدام مصداق «یک حرف از هزاران» است «که اندر عبارت آید». گفتن و به عبارت تبدیل کردنشان را به خود آنان می سپارم و به دو نکته توجه می دهم. از دو مادر بی سواد که روشنای نگاهشان را ترجمه می شود. فرهیختگان که خود بسیار گفته اند. اول اما سخن مادری بود که وقتی عروشش گفت: مادر دعا کن دعای ما مستجاب شود و اسما! زیارت اربعین روزی ما شود، پاسخ داد، اجابت در خود دعاست. همین که دلت به نور خدا روشن می شود و فرصت دعا داری خود اجابت است. او سواد نداشت اما انگار مولوی در او قد می کشید که، هم دعا از تو، اجابت هم ز توست/ ایمنی از تو، مهابت هم ز توست. این مادر «امی» بود اما نور علم داشت. درست مثل مادر بعدی که چون شنید فرزندش، برای زیارت اربعین، تازه حرکت کرده و برای خدا حافظی رنگ زده است، گفت: زیارت قبول فرزندم... بعد برای اینکه به حساب حواس پرتی نگذارند، ادامه داد: همین که قدم اول را در جاده زیارت برداشتید، زائرید و زیارت کننده پسر فاطمه. اگر قبول نبود که اجازه سفر نمی یافتید.

باری، هر کس حق دارد، این همایش را قرائتی داشته باشد اما در کنار همه سیه ها و قرائت ها، باید برای «دل» و «بوارهای زلال» که در نگاه برخی عوامانه می آید هم، عالمانه جا باز کرد. آنان را هم دید و نگاهشان را احترام گذاشت. این به حق و صواب نزدیک تر است.

ادامه یادداشت

...و با کثرت های هویتی با کثرت های سبک زندگی متنوع تری وحدت برقرار کند، چون اگر میان سبک های زندگی متکثرو وحدت برقرار نشود، درواقع هویت اجتماعی نداریم، بلکه یک جهان آنارشیک اجتماعی داریم و اگر این وحدت آنچنان در تنگنا باشد که نتواند هیچ کثرتی را توضیح بدهد، هویتی بسیار شکننده خواهد ساخت که با اندک تغییری به محاق و حاشیه خواهد رفت. بنابراین یکی از نکات بسیار مهم درباره نسبت سبک زندگی انسان و تکثرش این است که هویت اجتماعی ای می تواند مدعی رهبری و هدایت در سطح کلان باشد که بتواند کثرتی از سبک های زندگی را در ذیل خودش معنا دار کند.
باین حال، اگر این کثرت ها باعث به محاق و حاشیه رفتن وحدت هویتی بشود، به یک معنا همان سبک های زندگی متکثر هم بی معنا می شوند، بنابراین باید توجه کرد که اگر وحدت هویتی در بین کثرت

سبک های زندگی برقرار نشود، به جامعه ای آنارشیک و متکثر و بی نظم منجر خواهد شد. همچنین، اگر این نظم و وحدت اجتماعی توان توزیع سبک های متکثر را نداشته باشد، با اندک تغییرات اجتماعی ضربه خواهد خورد و از بین خواهد رفت. به نظر می رسد اگر در شهر یا کشور یا جهان اجتماعی هویتی خودمان که انتخاب می کنیم، به تلاش برای جمع کثرت در وحدت توجه نکنیم، طبیعتا به مشکلاتی برخورد خواهیم کرد که هم تکثر هویتی ما را از بین خواهد برد و هم وحدت هویت اجتماعی ما را خدشه دار خواهد کرد. در این اوضاع به ویژه در دوره معاصر ما و در رویارویی با تکثر هویتی که پیرامونمان تجربه می کنیم، نیازمند عنصر وحدت بخش بسیار رنگ و چندانیه و از لحاظ معنایی با غنای چشمگیر هستیم تا بتوانیم کثرت های هویتی را در ذیل یک عنصر و دیدگاه وحدت بخش توضیح بدهیم.